

[الحاق تعزیر به حد، در بحث دیه 1](#_Toc535376615)

[استدلال به قاعده ی احسان در عدم ثبوت دیه 2](#_Toc535376616)

[اشکال صاحب جواهر به قاعده‌ی احسان 2](#_Toc535376617)

[مفاد قاعده‌ی احسان 2](#_Toc535376618)

[اشکال به قاعده‌ی احسان 2](#_Toc535376619)

[دفع اشکال 3](#_Toc535376620)

[امر رابع : شخص محکوم به قتل حدی نباشد 3](#_Toc535376621)

[اشکال به امر رابع 4](#_Toc535376622)

[کلام صاحب ریاض در عدم قصاص قاتل بدون اذن حاکم 4](#_Toc535376623)

[اشکال به صاحب ریاض 4](#_Toc535376624)

**موضوع**: شرط پنجم: مقتول، محقون الدم باشد /شروط قصاص /قصاص

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در شروط قصاص منتهی شد به اینکه یکی از اموری که شرط قصاص است این است که وقوع جنایت قتل به واسطه ی سرایت نباشد. اگر به این واسطه بود قصاص ثابت نیست. به مناسبت این بحث مطرح شد که این حکم شامل تعزیر هم هست یا نه. نسبت به قصاص گفتیم این حکم شامل تعزیر هم هست در نتیجه اگر حاکم کسی را تعزیر کرد و منجر به سرایت و مرگ او شد قصاص ثابت نیست چون حاکم معذور بوده است. اما نسبت به دیه هر چند بحث استطرادی است و مربوط به بحث دیات است ولی چون در کلمات بعضی فقها در ضمن این شرط پنجم مطرح شده است متعرض می شویم.

# الحاق تعزیر به حد، در بحث دیه

سؤال این است که اگر حاکم کسی را تعزیر کرد و منجر به سرایت و قتل شخص شد آیا دیه ثابت هست یا نه؟ اگر بخواهیم حکم به عدم دیه کنیم این حکم خلاف قاعده است چون قاعده اقتضا می کند که هر جنایتی ولو غیر عمدی موجب دیه است لذا اگر دلیلی بر عدم دیه نداشته باشیم دیه ثابت است. البته در مقام، مقتضای نصوصی که در جلسه‌ی قبل بحث کردیم این است که حد اگر موجب سرایت و مرگ شد موجب دیه نیست و از آن عمومات دیه استثناء شده است. این استثناء در مورد حد بود ولی در جلسه‌ی قبل گفتیم بعید نیست شامل تعزیر هم بشود.

# استدلال به قاعده ی احسان در عدم ثبوت دیه

علاوه بر نصوص خاصه ای که استدلال شده بود برای عدم ثبوت دیه در جایی که حاکم کسی را قصاص ما دون الحد کند و موجب قتل شخص شود و گفتیم شامل تعزیر هم می شود، به قاعده‌ی احسان هم استدلال شده است. این قاعده می گوید ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ﴾[[1]](#footnote-1) حاکمی هم که تعزیر انجام داده است و کار او مشروع هم بوده است محسن است در نتیجه ثبوت دیه برای او با قاعده‌ی احسان ناسازگار است. اتلاف هم در جایی که احسان نباشد موجب ضمان است ولی اگر مصداق قاعده‌ی احسان شد موجب ضمان نیست به دلیل اینکه ضمان، سبیل بر شخص است که در این قاعده نفی شده است. ما قاعده‌ی احسان را مفصلا در کتاب المبسوط[[2]](#footnote-2) بحث کرده ایم به مناسبت اینکه اگر پزشک حاذقی عملی انجام داد ولی موجب مرگ شخص یا نقص عضو شد، به خاطر قاعده‌ی احسان ضامن نیست. ما نحن فیه هم از مصادیق این قاعده است.

## اشکال صاحب جواهر به قاعده‌ی احسان

ایشان فرموده[[3]](#footnote-3) است که نمی توان به عموم این قاعده ملتزم شد مانند عمومیت قاعده‌ی قرعه؛ به دلیل اینکه پایبندی به عمومیت این قاعده مستلزم فقه جدید است. ایشان به خاطر تطبیقاتی که در این قاعده انجام داده اند چنین فرمایشی دارند که ما در کتاب المبسوط بیان کرده ایم که این موارد از تطبیقات قاعده‌ی ضمان نیست.

# مفاد قاعده‌ی احسان

مفاد این قاعده این است: کسی که محسن است ضامن نیست و اگر آن احسان تبعاتی داشته باشد که اگر احسان نبود ضامن بود مثل تلف، ضامن آنها نیست.

## اشکال به قاعده‌ی احسان

در دلالت این قاعده اشکالاتی شده است مثلا در ما نحن فیه گفته اند حاکم خطا کرده است پس فعل او مصداق احسان نیست. شخص مستحق این چنین تعزیری که منجر به موت او شده، نبوده است.

## دفع اشکال

ما برای تکمیل این قاعده از روایتی کمک می گیریم که از این روایت فهمیده می شود که اگر چه فعل شخص احسان نباشد اما اگر به داعی احسان هم باشد شخص ضامن نیست و موجب قصاص هم نیست. فعل حاکم هم قطعا به داعی احسان بوده است. در روایت آمده است: «عنه عن ابراهيم عن النوفلي عن السكوني عن جعفر عن ابيه عليه‌السلام ان رجلا شرد له بعيران فاخذهما رجل فقرنهما في حبل فاختنق احدهما و مات فرفع ذلك إلى علي عليه‌السلام فلم يضمنه وقال : انما اراد الاصلاح»[[4]](#footnote-4) حاکم هم که متصدی تعزیر است اراده‌ی اصلاح داشته است. علاوه بر این، تقریبی هم برای خود آیه در المبسوط ذکر کرده ایم که شامل خطا هم می شود به این بیان که قصد حاکم، امر مشروعی بوده است و مراد از محسن در آیه‌ی شریفه احسان به دیگران نیست. محسن دو معنا دارد یک معنای متعدی یعنی احسان به دیگران و یک معنای لازم محسن، یعنی گناه کار نیست. هر چند نسبت قاعده‌ی احسان با تبعات افعال عموم و خصوص من وجه باشد ولی قاعده‌ی احسان به خاطر حکومت بر ادله‌ی تلف مقدم است. «فلم يضمنه انما اراد الاصلاح» لسانش حکومت بر قاعده‌ی ضمان است به این بیان که خود «لم یضمنه» می گوید ضمانی بوده و برداشته شده است. در نتیجه در موارد تعزیر حاکم نه قصاص می شود و نه ملزم به پرداخت دیه.

# امر رابع : شخص محکوم به قتل حدی نباشد

گفتیم که شرط پنجمی که در کلمات فقها آمده است یعنی «مقتول، محقون الدم باشد» به اموری بازگشت می کند. سه امر را بیان کردیم که امر سوم را به اول و دوم بر گرداندیم. در حقیقت الان می خواهیم امر سومی را بیان کنیم و آن هم اینکه شرط دیگر قصاص این است که «مقتول، محکوم به قتل حدی نباشد» طبق این شرط اگر شخص مثلا محکوم به زنای به عنف بود که حکم او قتل است و البته اجرای حد او به دست حاکم است ولی شخص دیگری اقدام به قتل او کرد هر چند گناه کرده است ( به دلیل اینکه حکم قصاص منوط به اذن حاکم بوده است ) ولی قصاص نمی شود. درست است که شخص فقط برای حاکم قتلش مجاز بوده است اما قاتل او قصاص نمی شود چون مقتول ( زنا کار)، مهدور است نه به این معنا که قتلش مجاز است، بلکه به این معنا که محکوم به ضمان نیست. پس اگر او را کشت هر چند گناه کرده ولی قصاص ثابت نیست. این نوع قتل از قبیل قتل حیوانات است که هرچند قتل آنها گناه دارد ولی اگر آنها را کشت قصاص نمی شود. مرحوم صاحب ریاض برای این حکم ادعای اجماع کرده است.

## اشکال به امر رابع

مرحوم صاحب جواهر[[5]](#footnote-5) با اینکه این موارد را از کلام محقق ذکر کرده است ولی فرموده است برای این حکم دلیل نداریم. مرحوم اقای خوئی[[6]](#footnote-6) هم فرموده است این قتل توسط غیر حاکم موجب قصاص است. بعد از اینکه فقط این شخص برای حاکم مهدور الدم بوده است دلیلی برای رفع ید از عمومات قصاص نیست. این مورد مانند جایی است که غیر ولی بخواهد قصاص کند که همه‌ی فقها فرموده اند در اینجا اگر غیر ولی قصاص کرد قصاص می شود. چه فرقی بین این دو مورد هست که تفکیک قائل می شوید. حاکم در حدود و جنایات و ولی دم در اجرای قصاص مجاز است اما اجنبی چرا مجاز باشد. پس در نتیجه قصاص هم ثابت است.

# کلام صاحب ریاض در عدم قصاص قاتل بدون اذن حاکم

مرحوم صاحب ریاض برای حکم به عدم قصاص برای قاتلی که بدون اذن امام قصاص کرده است ادعای اجماع کرده است و به روایاتی هم که برای نفی دیه در مورد حد ذکر کردیم تمسک کرده است و فرموده است « والأصل في هذا الشرط بعد الإجماع الظاهر ، المصرّح به في كثير من العبائر ، كالغنية والسرائر الاعتبار ، والمعتبرة المستفيضة التي كادت تبلغ التواتر ، ففي الصحيح وغيره : عن رجل قتله القصاص له دية؟ فقال : « لو كان ذلك لم يقتصّ من أحد » وقال : « من قتله الحدّ فلا دية له »وبمعناهما كثير من المعتبرة  ، ونحوها النصوص الواردة في إباحة الدفاع وقتل المحارب ، وقد مرّ جملة منها»[[7]](#footnote-7) مراد ایشان از اعتبار هم مناسبات و استحسانات است.

## اشکال به صاحب ریاض

مراد از اعتبار در مسائلی که ایشان آورده مثل قتل محارب و قتل دفاعی هر چیزی که باشد در مانحن فیه وجود ندارد. در این موارد اشاره شده مثل قتل دفاعی و قتل محارب مشروعیت وجود دارد ولی چه ربطی به بحث ما دارد کسی که زنا کرده و قتلش فقط برای حاکم جایز است اگر دیگری او را کشت بدون اذن حاکم اعتبار در اینجا مساعد نیست. موارد دفاع نه ربطی به جایی دارد که حاکم کسی را حد زد و موجب مرگ او شد و نه ربط به موردی که محکوم به قتل زنایی را کسی غیر از حاکم بکشد. در نتیجه امر رابع تمام نیست و شرط پنجم فقها منحصر در دو امر می شود: امر اول: مجاز بودن قتل واقعا و امر دوم: مجاز بودن قتل در نظر قاتل.

1. سوره توبه، آيه 201. [↑](#footnote-ref-1)
2. المبسوط فی فقه المسائل المعاصرة ج2 ص 144به بعد [↑](#footnote-ref-2)
3. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج38، ص243.](http://lib.eshia.ir/10088/38/243/لاقتضت) [↑](#footnote-ref-3)
4. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج10، ص315.](http://lib.eshia.ir/10083/10/315/شرد) [↑](#footnote-ref-4)
5. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج42، ص192.](http://lib.eshia.ir/10088/42/192/وصل) [↑](#footnote-ref-5)
6. [مبانی تکملة المنهاج، السید أبوالقاسم الخوئی، ج2، ص69.](http://lib.eshia.ir/21001/2/69/الامام) [↑](#footnote-ref-6)
7. [ریاض المسائل، سید علی طباطبایی، ج16، ص263.](http://lib.eshia.ir/27154/16/263/النصوص) [↑](#footnote-ref-7)